



گزیده ای از سروده های

اردلان سرفراز

فهرست

صفحه	عنوان
۱۷	ترانه‌ی آغاز
۲۰	مستی
۲۲	برج
۲۴	دو پنجره
۲۷	قصه‌ی شهر سکوت
۲۸	من و تو
۳۰	دو راهی
۳۲	دستای تو
۳۴	اسم تو
۳۵	غروباً قشنگن
۳۶	کولی
۳۸	اون منم
۴۰	گنجشک‌های خونه
۴۲	مرداب
۴۴	جاده
۴۶	چشم من
۴۸	کيه کيه
۴۹	همزاد
۵۱	عاشقانه
۵۲	غزل
۵۴	اجاق
۵۶	مسخ (آینه‌ها)
۵۸	صدای بارون
۶۰	شقایق

صفحه	عنوان
۱۰۸	گلایه
۱۱۱	سال ۲۰۰۰
۱۱۳	پرسش
۱۱۵	مرهم
۱۱۷	تقدیر
۱۱۹	بیا بنویسیم
۱۲۱	معراج
۱۲۲	هم صدا
۱۲۳	آوار
۱۲۴	سرزمین من (روزای روشن)
۱۲۵	خاک خسته
۱۲۷	دشمن
۱۲۸	گره کور
۱۳۰	ولایت
۱۳۲	حیرت
۱۳۳	راز همیشگی شدن
۱۳۴	زندگی
۱۳۵	نیرنگ
۱۳۷	آرزو
۱۳۹	نازنین
۱۴۲	گریز
۱۴۴	حادثه
۱۴۶	بهبانه
۱۵۰	شانه هایت
۱۵۲	دلسوخته

صفحه	عنوان
۶۳	قلندر
۶۵	کوه
۶۷	غریب آشنا
۶۸	سفر
۷۱	گل ناز پرپر من
۷۳	دلتنگی
۷۴	پرنده
۷۶	بخت
۷۸	سوغات
۸۰	عسل
۸۲	نخل
۸۴	دریغ
۸۶	عروسک (مترسک)
۸۸	عقیق
۹۰	گمشده
۹۲	میراث
۹۳	کویر
۹۵	نیمه‌ی گمشده‌ی من
۹۷	آی عشق
۹۹	خسته‌ام
۱۰۰	شکایت
۱۰۲	بت شکن
۱۰۴	حادثه
۱۰۵	طلاق
۱۰۷	باغ بارون زده

صفحه	عنوان
۱۵۵	آهای مردم دنیا
۱۵۷	نیایش
۱۵۹	مهمان یکشنبه
۱۶۱	گرفتار
۱۶۳	آینه
۱۶۵	هزار و یک شب
۱۶۷	سهم من
۱۶۹	پریچه
۱۷۱	دلبر
۱۷۳	عشق من
۱۷۵	ای آنکه
۱۷۷	آبی
۱۷۹	ستاره‌ی دنباله‌دار
۱۸۱	خواب
۱۸۳	پیاله
۱۸۵	ای یار بگو
۱۸۷	به بچه‌هامون چی بگیریم
۱۹۰	بنویس
۱۹۲	برای دیدن تو، از حادثه‌ها گذشتم
۱۹۵	جهان سوم
۱۹۷	محتاج
۱۹۹	خبر تازه
۲۰۱	منزل به منزل
۲۰۲	آشفته‌بازار
۲۰۴	آخرین سوار

حرف اول:

به تو که با ترانه‌هایم زندگی کرده، به آنها زندگی
بخشیدی و در تو زنده خواهم ماند

ترانه‌ی آغاز

۱

در من هزار حرفِ نگفته

هزار دردِ نهفته

هزاران هزار دریا هر لحظه در طپیدن و طغیانند

در من هزار آهوی تشنه

در خشکسالِ دشت پریشانند

در من پرندگانِ مهاجر

ترانه‌های سفر را

در باغ‌های سوخته می‌خوانند.

۲

یا من که در بهار خزانم قصه‌های فراوانی ست

با من که زخم‌های فراوانی

برگرده‌ام به طعنه دهان باز کرده‌اند،

هر قصه یک ترانه

– هر ترانه خاطره‌ای دیگر –

هر عشق یک ترانه‌ی بیدار است.

۳

در خاموشی حضورم، حرف مرا بفهم
یا برای عشق، زبانی تازه پیدا کن
تا دردِ مشترک،
زبانِ مشترکمان باشد.

۴

حرف مرا بفهم و مرا بشنو
این من نه، آن منِ دیگر،
آن کس که پنجره‌ی چشم‌های من، او را،
— کهنه‌ترین قاب است.

۵

از پشتِ پنجره‌ی زندان
حرفِ مرا بفهم
که فریادِ تمامی زندانیان
در تمامی اعصار است.

۶

درگیر و دارِ قتل‌عام کبوترها،
در سوگِ شاخه‌های تکه‌تکه‌ی زیتون
وقتی که از دلِ جوان‌ترین جوانه‌های عاشقِ باغ ما،
— بر مسلخِ همیشگی انسان —
در لحظه‌ی شکفتنِ فریاد
بارانِ سرخی از ستاره سرازیر است،
انسان که هر ستاره دلیلِ شرمساریِ خورشیدهای بسیاری
— از برآمدنشان است —

تو گریه می‌کنی

از ریشه تا همیشه

۱۸

از عمقِ آشنای جنگل چشمانت

از عمق جنگلی که در آن پاییز، در غروب به بغض نشسته است،

— بارانِ بی‌دریغ اشک تو می‌بارد

تا عطرِ خیسِ جنگل پاییز،

— در من هوای گریه برانگیزد،

آنگاه، از چشمِ ذهنِ من،

— شعری بسانِ گریه فرو ریزد.

۷

من شعر می‌نویسم

تو با ترانه‌های عاشقِ من، عاشق

تو با ترانه‌های تشنه‌ی من، دریا

بر پنج خطِ سازِ سفر، زخمه می‌شوی!

تو گریه می‌کنی!

تو لحظه‌های شعر مرا، در خویش تجربه کرده،

یعنی مرا در بدترین و بهترین دقایقِ بودن، تکرار می‌کنی

یا با ترانه‌های من بر لب

در مصافِ جلادان، به مسلخِ خویش می‌شتابی

یعنی که با منی

دیروز

امروز

تا هنوز و همیشه...

آیا زبانِ مشترک این نیست؟

آن زبانِ تازه که می‌گفتم؟

آیا زبانِ مشترک این نیست؟